

تاریخ دریافت: ۹۵/۳/۶

تاریخ پذیرش: ۹۵/۷/۲۴

زبان نمادین در اشعار عارفانه سنایی

زهرا چراغی^۱

چکیده:

شعر کلاسیک فارسی مشحون از ایماژها و تصاویر عاشقانه، عارفانه و ادبی است که هر خواننده مشتاقی را سر ذوق می‌آورد. این شعر، پر است از مضامین و بن‌مایه‌های شهودی و عارفانه. در میان شاعران کلاسیک فارسی، سنایی از جمله آغازکنندگان شعر عارفانه است. سنایی با شعر زاهدانه خویش، توانست صورت‌های شهودی و سیر و سلوک عارفانه سالک راه حق را به زیبایی تصویر کند. در واقع سنایی اولین شاعر ایرانی پس از اسلام به شمار می‌رود که حقایق عرفانی و معانی و نمادین تصوف را در ادبیات مطرح کرد. سنایی در عصر خودش یک شاعر نوگرا بود. بیشتر پژوهندگان او را پایه‌گذار شعر عرفانی و رمزی می‌دانند. کاری که او آغاز کرد، با عطار نیشابوری تداوم یافت و در شعر جلال‌الدین محمد بلخی به اوج خود رسید. درون‌مایه عرفانی و غزل‌سرایی عارفانه و عاشقانه، تنها نوآوری این شاعر بزرگ در ادب پارسی نیست. او در بیشتر قالب‌های شعر پیش از خود بازنگری می‌کند و حال و هوایی تازه در کالبد آنان می‌دمد. سنایی با وارد کردن درون‌مایه‌های عرفانی، نمادین و استعاری، جان و روح تازه‌ای به کالبد بی‌جان قصیده دمید. سنایی به جز درون‌مایه‌های عرفانی و اندرزهای اخلاقی؛ نوعی نقد اجتماعی را نیز وارد قصیده کرد. با این تفاسیر، رویکرد زبان‌شناختی به مفاهیم عرفانی و رمزی شعر سنایی، اهمیتی دوچندان پیدا می‌کند. از این رو ما در این مقاله سعی داریم ضمن تعریف زبان و کارکردهای آن و نیز تعریف زبان نمادین، علاوه بر واکاوی و نحوه استفاده سنایی از آرایه‌های زبانی در دو مجموعه به نام «حدیقه الحقیقه» و «سیر العباد الی المعاد»، وجوه نمادین اشعار او را بازنمایی کنیم.

کلید واژه‌ها:

نماد، کارکردهای زبان، زبان نمادین^۲، زبان عرفانی، سنایی.

^۱-استادیار دانشگاه تربیت دبیر شهید رجایی، ایران. z.cheraghi@yahoo.com

^۲. Symbolic language.

پیشگفتار

رویکرد پژوهش حاضر نوعی تحقیق و بررسی در آثار سنایی از نظر ساختار زبان نمادین در اشعار وی می‌باشد. رساله گران سنگ و ارزشمند سنایی یعنی حدیقه الحقیقه، علاوه بر اینکه سرشار از اندیشه‌های اخلاقی، عرفانی، فلسفی و نمادین می‌باشد، مملو از حکایات زیباشناسانه نیز هست. با اندک تأمل در آثار سنایی می‌توان مضامین و موضوعاتی نیز به زبان ساده، رمز، نماد، کنایه و مباحث عرفانی جستجو کرد. سنایی تحت تأثیر تسلط اندیشه‌های اهل حدیث و اشاعره و شریعت‌گران افراطی دوره سلجوقیان حیطه اختیارات عقل را تنها محدود به شرع می‌کند و عقل را مطیع اوامر شرعی می‌داند.

یکی از شاخصه‌های آثار سنایی مثنوی‌پردازی است که حدیقه نیز یکی از آنها می‌باشد. در کتاب حدیقه می‌توان به دریایی از مرواریدهای عرفانی دست یافت. کتاب سیرالعباد یک دوره عرفان و تصوف را دربردارد که به راستی کنزالرموز و سفر از خاک به افلاک است. از این رو شناخت بن‌مایه‌های نمادین و رمزی حکایات و اشعار عرفانی سنایی، از اهمیت بسیاری برخوردار است.

۲- زبان و کارکردهای آن

زبان شرح حال انسان‌هاست. بدون زبان، تقریباً چیزی از شخصیت، عقاید، خاطرات و افکار نظام‌یافته بشر نخواهد ماند. اگر زبان نباشد، موجودیت انسان هم به انتها می‌رسد. زبان ذخیره نمادین اندیشه‌ها، عواطف، بحران‌ها، مخالفت‌ها، نفرت‌ها، توافقی‌ها، وفاداری‌ها، افکار قالبی و انگیزه‌هایی است که در سوق دادن و تجلی هویت فرهنگی انسان‌ها نقش اساسی دارد. در واقع مطالعه علم زبان از دیر باز مورد توجه انسان قرار گرفته است. زبان دارای انواع گوناگونی است. ادبیات یا متن ادبی به عنوان گونه‌ای از کنش‌های زبانی، نمودگاه توانش زبانی است. با این نگرش، زبان‌شناسی به بررسی ادبیات می‌پردازد. لذا تحقیق و پژوهش در مورد رابطه ادبیات و زبان‌شناسی، سبک‌شناسی و زبان‌شناسی، تجزیه و تحلیل گفتمان و ادبیات مورد توجه بسیاری از زبان‌شناسان در چند دهه اخیر قرار گرفته است.

ویتگنشتاین فیلسوف و زبان‌شناس آلمانی، در مورد زبان اینگونه می‌نویسد: «می‌توان زبان را همچون شهری قدیمی تصور کرد؛ مجموعه‌ای پر پیچ و خم، شکل یافته از گذرراه‌ها، میدان‌ها، خانه‌های قدیمی و نو، خانه‌هایی که بخش‌هایی از آنها در دوره‌های مختلف ساخته شده‌است و این همه در محاصره شهرک‌هایی تازه ساز با خیابان‌های مستقیم و خانه‌های هم‌شکل» (صفوی، ۱۳۷۳:

نظریه‌های عمده زبان‌شناسی شامل نظریه صورت‌گرایی و دستور گشتاری- زایشی چامسکی، نظریه نقش‌گرای یاکوبسن و دستور شناختی در تعامل با ادبیات هستند و در تحلیل و تأویل به حوزه ادبیات وارد می‌شوند. در این میان، شعر به معنی افزودن تزئینات بیانی به گفتار نیست، بلکه متضمن ارزیابی دوباره و کامل گفتار و مؤلفه‌های آن است. بنابراین یک متخصص ادبیات نمی‌تواند زبان‌شناسی را نادیده بگیرد، همچنان که یک زبان‌شناس نیز نمی‌تواند از شعر غافل باشد و در این جریان هر واژه در زبان شعر نسبت به زبان روزمره تغییر صورت داده و بدل به واژه‌ای نامأنوس شده است.

۱-۲ ویژگی‌های عمده زبان ادبی

شعر و نثر هر دو یک ماده مشترک دارند که نشانه و معنی ویژه‌ای دارد و این ماده مشترک همان واژه است. اگر چه این مایه مشترک سبب خویشاوندی شعر و نثر شده است، اما از یک جنس نیستند و در شیوه و غرض متفاوت می‌باشند (ضیاءحسینی، ۱۳۸۶: ۹). زبان ادبی در واقع یک نوع کاربردی و سبکی است. در صورتی که زبان را یک محور در نظر بگیریم، در مرکز آن زبان متعارف قرار دارد و در یک طرف آن زبان علمی ناب و در طرف دیگر زبان ادبی ناب. زبان داستان، زبان شعر، زبان نمایش و... بین زبان متعارف و زبان ادبی ناب وجود دارد. تفاوت زبان‌ها به دلیل ویژگی‌هایی است که بکار می‌برند و نه به لحاظ نوع آن. این ویژگی‌ها عبارتند از:

۱. ویژگی‌های زبان‌شناختی

۲. ویژگی‌های کاربردشناختی

۳. ویژگی‌های نقشی زبان

تمایز میان گونه‌های زبان ناشی از افزایش و یا کاهش این ویژگی‌هاست. (همان).

حال چنانچه یک پیام از نقش ادبی برخوردار باشد، زبان ادبی به وجود می‌آید. اگر عناصر زبانی فقط برای ابلاغ پیام نباشند و ارزش زبانی بیشتر از ارزش اطلاع‌رسانی آن باشد به «زبان ادبی» نزدیک شده‌ایم (غلامرضایی، ۱۳۷۷: ۲۶). اگر بخواهیم برخی از ویژگی‌های زبان ادبی را برشمردیم عبارتند از: «زبان نمادین همراه با آرایه‌های ادبی، زبان مبهم که مصادیق آن وجود خارجی ندارد و زبانی فاخر که از کلمات عامیانه کمتر استفاده شده است. زبان معیار ادبی زبانی احساسی و عاطفی است و با استدلال و تجربه علمی میانه‌ای ندارد» (نبکویخت، ۱۳۸۹: ۳۱).

۲-۲ گونه‌های زبان ادبی

به لحاظ تاریخی، اولین پژوهش‌های زبان‌شناختی را برای شناسایی گونه‌های زبان ادبی به زمان

پیش از میلاد مسیح، زمانی که ارسطو در بوطیقای خود کلام را به شعر و نثر تقسیم کرد، برمی‌گردانند (نبوی، ۱۳۷۳: ۷). ارسطو با رویدادها با دید منطقی برخورد می‌کرد و به همین دلیل همه چیز را بر پایه قانون و نظم می‌دانست. وی اولین دانشمندی بود که برای کشف و تدوین قواعد و اصول آفرینش ادبی تلاش کرد، آفریده‌های ادبی را شناخت و به قاعده و نظم درآورد و روش‌ها و اصولی را برای ارزیابی آنها ایجاد کرد.

در ادبیات فارسی نخستین تلاش از سوی حق‌شناس (۱۳۷۳) برای تمایز بین گونه‌های زبان ادبی انجام شده است. وی با توجه به مفاهیم صورت و محتوا به تعریف گونه‌های زبان ادبی می‌پردازد. صورت زبان در تمامی ساخت‌های غیر معنایی آن برونه زبان را تشکیل می‌دهد. در حالی که درونه زبان عناصر با مبنای معنایی را در بر می‌گیرد. عناصری همچون وزن، قافیه، ترصیع، جناس بر بازی‌های برونه زبان و عناصری مانند استعاره، مجاز، تشبیه، کنایه بر بازی‌های درونه زبان استوار هستند (حق‌شناس، ۱۳۷۳: ۹۴). به باور حق‌شناس، «شعر» از رهگذر دخل و تصرف در عالم معنا و «نظم» از رهگذر دخل و تصرف در ساخت‌های غیر معنایی زبان پدید می‌آید. از این رو ساخت معنایی در نظم همان زبان روزمره است اگر چه از لحاظ صوری از آن فاصله گرفته است. در حالی که شعر دارای چنین ویژگی نیست. اما حق‌شناس در کنار نظم و شعر به طرح گونه نثر می‌پردازد و برای تمایز میان سه گونه زبان ادب پیوستاری سه قطبی به دست داده است که شعر مطلق، نظم مطلق و نثر مطلق سه قطب آن می‌باشد. به اعتقاد او نه تنها میان این سه گونه مرز قاطعی وجود ندارد، بلکه امکانات در هم آمیزی آنها و دستیابی به گونه‌های آمیخته، فراوان یافت می‌شود (همان).

دکتر شفیعی کدکنی (۱۳۶۸) درباره‌ی این که شعر عبارت است از نظم، چنین نوشته است: «آنچه مسلم است این است که بزرگترین شاعران جهان، همواره بزرگترین ناظران نیز بوده‌اند. در ایران به علت تلقی غلطی که از مفهوم نظم وجود داشته است، همیشه شعرای بد و شعرای بی‌استعداد را ناظم خوانده‌اند زیرا نظم در نظر آنها عبارت بوده است از کیفیت پیوند بخشیدن میان اجزای جمله به نحوی که بر یکی از بحور عروضی تطبیق کند و آوردن چیزی به نام قافیه در پایان هر بیت - کاری که هر آدم بی‌استعدادی پس از یکی دو هفته تمرین بر آن مسلط می‌شود. اما نظم مفهوم دیگری هم دارد، مفهومی که هم چون شعر تحلیل‌ناپذیر است و کار را به جایی می‌کشاند که می‌توان گفت: شعر عبارت است از نظم و لاغیر... در واقع بر خلاف تصویری که عامه مردم از مفهوم نظم دارند، نظم چیزی بسیار پیچیده مساوی با استعداد شعر، بلکه همه هنرهاست و درجه‌ی عظمت شاعران بزرگ، در همه جای دنیا (به لحاظ جنبه صوری کارشان، صرف نظر از نوع پیامی که در آثارشان هست) وابسته به درجه‌ی استعدادی است که در نظم دارند و حافظ بدون تردید، بزرگترین

ناظم زبان فارسی و شاید یکی از بزرگترین ناظران جهان باشد» (شفیعی کدکنی، ۱۳۶۸: ۲۳۹-۲۳۷).

۳- زبان نمادین

نماد واژه‌ای فارسی است که در زبان عربی به آن رمز و در زبان اروپایی سمبول می‌گویند. «سمبل (symbol) معادل انگلیسی نماد است و در اصل یونانی بوده از دو جزء «syn=sym» و «ballein» ساخته شده است. جزء نخست این کلمه به معنی «با»، «با هم» و جزء دوم به معنی «انداختن»، «ریختن»، «گذاشتن» و «جفت کردن» است. پس کلمه «symballein» به معنی «با هم انداختن»، «با هم ریختن»، «با هم گذاشتن»، «با هم جفت کردن» و نیز به معنی «شرکت کردن»، «سهم دادن» و «مقایسه کردن» است. کلمه «Symbole» در یونانی از همان اصل است و به معنی «نشانه» یا «علامت» به کار می‌رود» (پورنامداریان، ۱۳۷۶: ۵).

یکی از مهم‌ترین تمایزهای میان زبان ادبی با زبان عادی و علمی، استفاده مجازی از زبان است؛ یعنی در زبان ادبی و شعر، نشانه‌های زبانی به طور مستقیم به مصداق‌های خارجی خود بر نمی‌گردند و با توجه به اینکه از هر نشانه زبانی چگونه و در چه رابطه‌ای در زبان ادبی استفاده شود، نام‌هایی از قبیل مجاز، استعاره، کنایه، تمثیل و نماد به وجود می‌آید. در نماد صورت عینی، معنای ذهنی را از طریق قیاس یا تداعی نشان می‌دهد و رابطه میان این دو سویه تأویلی است؛ به عبارت دیگر، در تعریف نماد باید گفت: هر نشانه زبانی که به مصداق‌های خارجی خود با رابطه تأویلی اشاره می‌کند. «زبان نمادین و سمبلیک زبانی تأویل‌پذیر و سیال است و در بند کردن و محدودیت معنایی آن ناممکن. تناسب‌ها و روابطی که واژگان نمادین با هم برقرار می‌کنند سبب شکل‌گیری بافت‌هایی با لایه‌های معنایی گوناگون می‌شود که بنا بر مقتضیات زمانی و روحیه مخاطب تأویل‌های گوناگونی می‌پذیرد» (پورنامداریان و دیگران، ۱۳۹۱: ۲۳). نماد تأویل‌پذیر است و تأویل و تفسیر آن تعارضی با معنای لفظی‌اش ندارد، اگر چه معنای آن را باید در ورای لفظ جست‌وجو کرد؛ زیرا افزون بر معنای ظاهری، طیف معنایی گسترده‌ای به خواننده القا می‌کند.

در ادامه برای فهم نماد، می‌باید تمایز آن با مفاهیمی چون رمز و کنایه و استعاره و... در شعر را توضیح دهیم. از این رو، در ادامه به دو نمونه از این تمایزات در حد مختصر اشاره می‌کنیم.

۳-۱ تفاوت نماد و استعاره

گاهی اصطلاحات نماد و استعاره به غلط به جای هم به کار می‌رود. اگر چه نماد نیز مانند استعاره بر چیزی غیر از خود دلالت دارد، ولی این دو باهم متفاوت هستند؛ زیرا استعاره جانشین واژه‌هاست، ولی نماد منشأ یک اندیشه و معنا و مفهوم است، نه جانشین واژه» (آقاحسینی، ۱۳۸۹:

۲۵). اصل در استعاره بر این است که یک مشبه‌به (مستعار منه) در برابر یک مشبه (مستعار له) قرار گیرد. ولی در نماد یک مشبه‌به (مستعار منه) در برابر طیف گسترده‌ای از مشبه‌ها (مستعار له) قرار می‌گیرد. نماد می‌تواند با توجه به فضای حاکم بر زمان و مکان و مقتضای حال مخاطب مشبه‌های جدیدی را بپذیرد و به صورت‌های مختلف تأویل شود. این مسأله موجب پویایی نماد می‌شود؛ دوم اینکه « اساس استعاره بر تشبیه است، ولی اساس نماد بر یگانگی تصویر و مفهوم است و خود سرچشمه مفاهیم و معانی است، اگرچه شاید بتوان شباهتی نیز بین آنها قائل شد» (همان، ۲۵)

دکتر شمیسا رابطه بین دو سوی سمبل را علاوه بر شباهت، گاه مجاورت، گاه نقش و عملکرد، گاه احساو به صورت کلی تداعی می‌داند؛ یعنی سویه حاضر، سویه غایب را تداعی می‌کند. (شمیسا، ۱۳۹۰: ۲۲۱) به این ترتیب می‌توان گفت: «ژرف ساخت نماد و سمبل را تشبیه دانسته‌اند؛ چنانکه استعاره در مبهم‌ترین صورت خود تبدیل به رمز یا مثال (Symbol) در معنی گسترده آن می‌شود (پورنامداریان و دیگران، ۱۳۹۱: ۲۸).

۳-۲ تفاوت رمز و نماد

رمز یکی از اصطلاحاتی است که معادل نماد و سمبول به کار رفته است. رمز، عبارت است از هر علامت، اشاره، کلمه، ترکیب و عبارتی که در معنا و مفهومی و رای آنچه ظاهر آن می‌نماید، دلالت دارد. در فرهنگ‌ها و لغت‌نامه‌ها از جمله لغت‌نامه دهخدا واژه رمز این‌گونه تعریف شده است: «رمز کلمه‌ای است عربی به معنای اشاره کردن با یکی از اعضای بدن. رمز در فارسی در معانی گوناگونی به کار می‌رود؛ از جمله اشاره، راز، ایما، دقیقه، نکته، معما، نشانه، علامت، اشارت کردن پنهان، نشانه‌ای مخصوص که از آن مطالبی درک شود، چیز نهفته میان دو یا چند کس که دیگری بر آن آگاه نباشد و بیان مقصود با نشانه‌ها و علائم قراردادی و معهود.

«رمز چیزی است که از جهان شناخته شده و قابل دریافت و تجربه از طریق حواس به چیزی از جهان ناشناخته و غیرمحسوس یا به مفهومی جز مفهوم مستقیم و متعارف خود اشاره می‌کند؛ به شرط آنکه این اشاره مبتنی بر قرار دادن باشد و آن مفهوم نیز یگانه مفهوم قطعی و مسلّم آن تلقی نگردد؛ بنابراین می‌توان رمز را نشانه‌ای پیدا از واقعیتی ناپیدا شمرد» (پورنامداریان، ۱۳۷۶: ۲۲).

در این میان، برخی رمز را اصطلاحی عمومی و نماد (سمبول) را اصطلاحی تخصصی می‌دانند. «با نگاهی دقیق به مفهوم و کاربرد گسترده آن، در می‌یابیم که بین رمز و سمبل باید رابطه عموم و خصوص حاکم باشد» (نصرافهانی، ۱۳۸۸: ۱۶۷). برخی نیز معتقدند اگر نماد با یکی از معانی شناخته شود دیگر نماد نیست؛ بلکه رمز یا علامت یا نشانه محسوب می‌شود. «رمز با نماد [سمبول] متفاوت است. معنای باطنی نماد بیش از یکی است و دریافت آن هم بستگی به موقعیت و حال و

ذوق مخاطب دارد. اگر نماد در یکی از معانی‌اش معروف و تثبیت شود، دیگر به آن نماد نمی‌گوییم، بلکه از آن به عنوان «نماد مرده» تعبیر می‌کنیم که به نوعی همین رمز یا علامت یا نشانه است» (حجوانی، ۱۳۷۵: ۲۷).

۳-۳ کارکرد نماد

در خصوص کارکرد نماد باید گفت که نماد معنا را صریح بیان نمی‌کند و با به تأخیر انداختن و گسترش معنای متن باعث لذت و بهره‌وری بیشتر خواننده می‌شود. همچنین معنای از پیش تعیین شده‌ی واژگان را تغییر می‌دهد و باهنجارگریزی معنایی و آشنایی‌زدایی به گسترش و توسعه‌ی زبان کمک می‌کند. در واقع «کشف و پروراندن نمادهای گوناگونی که حاوی معانی متعددی و رای معنای ظاهری و اولیه باشد، کاری بسیار خطیر و ظریف است و علاوه بر آگاهی از فرهنگ و ادب، منوط به داشتن تخیلی نیرومند است که با استعانت از قدرت خلاقیت نویسنده، هنرمند و شاعر به وجود می‌آید و آن نمادی که در ارتباط با آن موضوع، خلق شده‌است، باعث تقویت و افزایش تأثیر کلام می‌شود» (نظریانی، ۱۳۸۸: ۱۵۲). از سوی دیگر، لایه‌های معنایی متعدد نماد سبب می‌شود که زبان شعر از صراحت و گشادگی به سوی ابهام و پوشیدگی رانده شود. «نماد گستره‌ی دید را افزایش می‌دهد و توانایی دیدار آنچه مستقیماً در تصویر وجود ندارد را نیز به کمک قوه‌ی تخیل فراهم می‌سازد» (کریمی، ۱۳۹۲: ۱۴۶۰).

بنابراین، زبان نمادین به سه قسم تقسیم می‌شود. دکتر شمبسا این تقسیم‌بندی را به صورت زیر بیان می‌کند:

«۱- وضعی یا قراردادی: شاعر خود سمبل را وضع می‌کند؛ مثل سمبل‌های منطق‌الطیر؛ در این قسم زبان نمادین شاعران اغلب کوشیده‌اند به عبارات منسوخ و قدیمی، مفاهیمی تازه‌تر و ژرف‌تر بیخشند و زبان مادری خود را از این رهگذر گسترش دهند» (شیمل، ۱۳۸۷: ۵۹).

«۲- سنتی (یا عمومی): در افواه مردم ساری است (یعنی ریشه در فرهنگ و اساطیر دارد) و به همان وضع هم در آثار ادبی استفاده می‌شود؛ مثلاً شیر سمبل شجاعت است. استفاده از این هر دو نوع خودآگاهانه است. در واقع در آثار عارفان، انواع کاربردهای زبانی حتی کاربرد حقیقی زبان مشاهده می‌شود؛ برای مثال، تعبیراتی همچون، احد، واحد، وجود، نور، نامتعیّن، خلأ، ملأ، برهوت و حیرت، همه در معانی حقیقی خود به‌کار رفته‌اند. البته ذکر این نکته در اینجا ضروری است که این اندیشه که خواهان یافتن زبان مخصوص برای عرفان و دین است، در مغرب‌زمین شکل گرفت که اندیشه‌ی چندان استواری نیست. حتی برخی از اندیشمندان در همان دیار نیز، با این اندیشه موافق نبوده‌اند. آلستون در این باره می‌گوید: «ما می‌پذیریم که بسیاری از محمول‌های دینی، نمادین‌اند؛ ولی

تعدادی از آنها نیز حقیقی‌اند و حقیقت آنها را در ظاهر می‌فهمیم؛ مثلاً وقتی ما می‌گوییم «خدا وجود دارد» همین معنا مشترک است» (لنگه‌اوسن، ۱۳۵۷: ۱۶).

۳- شخصی (یا حقیقی یا واقعی یا ناآگاهانه): سمبلی است ناخودآگاه مثل زنبور طلایی در بوف کور یا پنجره در شعر فروغ که به تفسیر روان‌شناختی نیاز دارد» (شمیسا، ۱۳۹۰: ۲۲۴).

۴- زبان نمادین عرفانی در شعر سنایی

۴-۱ سنایی: شاعر نمادپرداز

پیش از حکیم سنایی (درگذشته بین ۵۲۵ تا ۵۳۵ ه. ق.) استفاده از تمثیلات و اشارات نمادین در نوشتار منشور عارفان فارسی رایج بود اما سنایی نخستین شاعر ایرانی است که در گستره وسیعی به ابداع نمادهای عرفانی در شعر فارسی پرداخته و به زبانی نمادین و شخصی دست یافت که بعدها در سنت عرفانی رواج پیدا کرد. او با در آمیختن نشانه‌ها و عبارات گروه‌های اجتماعی روزگار، نظام دلالی زبان را آشفته می‌کند. زبانی نوین می‌سازد که ظاهری طنزگونه اما باطنی عمیق دارد تا رمزها در این فضای طنزآمیز آسان‌تر نقش خود را ایفا کنند. او بسیاری از واژه‌ها و مصطلحات ادبی، اجتماعی، دینی و... را از زمینه فرهنگی و زبانی متنوع کرده و معنایی تازه به آنها داده است. تکرار این واژه‌ها و تأکید شاعر به آنها تشخیص می‌بخشد و کم‌کم برگرد هر یک، هاله‌ای از مفاهیم ضمنی و اشاری شکل می‌گیرد و آنها را به نمادهایی با مفاهیم خاص بدل می‌کند. سنایی این واژه‌ها را از پنج بافت زبانی جدا می‌کند و در فضای سمبولیک شعرش هویتی نمادین به آنها می‌بخشد. این پنج بافت عبارتند از:

۱) عنوان اشخاص: رند و قلاش و محتسب و قلندر و شیخ و...

۲) واژگان شعر تغزلی: معشوق، عشق، زلف، رخ، یار، دلبر، پسر و

۳) اصطلاحات میخانه‌ای: می، ساقی، مست و رند و خرابات، جام، میخانه، مصطبه، مقام

۴) واژگان مقدس و نامقدس: مسجد، کعبه، سجاده، بت، صنم،

۵) عناصر اسطوره‌های ایرانی: جمشید، جام جم، رستم، کیکاووس، رخس، فریدون و ضحاک

۴-۲ عشق و شهود از منظر سنایی

پیش از هر چیز خاطر نشان کنیم که عشق عارفانه عابدانه سنایی را بیش از همه باید در مثنوی گرانسنگ «حدیقه الحقیقه» جستجو کرد. علاوه بر این، قصاید سنایی، اعم از عرفانی، وعظی، اخلاقی و حتی برخی قصاید مدحی، محمل‌های دیگری هستند برای طرح عرفان عابدانه او. در عین حال بارقه‌هایی کم‌سو از عرفان عابدانه در انواع دیگر شعر وی هم مشاهده می‌شود، اما منابع اصلی آن،

دو دسته اشعاری است که ذکر شد.

۴-۲-۱ ذات حق

به عقیده سنایی «ذات» باری تعالی قابل اشارت نیست. (سنایی، ۱۳۵۴: ۳۴۹) و نمی‌توان در خصوص کیفیت آن چیزی دانست و چون و چرا کرد. (سنایی، ۱۳۷۴: ۷۱) زیرا آن ذات مقدس بی‌نشان و نامحسوس است (دیوان، ۴۲۲) و از هر گونه شکل و مثل مبرا (همان، ۳۷۸)؛ نامصور است (همان، ۲۷۱) و حتی کشف و شهود عرفانی نیز بدان راه ندارد. (همان، ۶۷۸) خالق متعال بی‌مثل و بی‌ضد بوده و از خوردن و خفتن و شریک و شبیه منزده است؛ صورت و رنگ و عیب و خطا از او دور است. (همان، ۶۰۳) و ظلمت و نور و جوهر و عرض و تحت و فوق هم قابلیت اطلاق بر آن ذات اقدس را ندارند علت‌پذیر نیست. (حدیقه، ۹۲) و از کیفیت و انقسام منزده است (دیوان، ۳۴۹) و در مکان نمی‌گنجد (حدیقه، ۶۵).

نکته دیگر اینکه اشعار سنایی در مواردی تداعی کننده شیوه‌های بحث رایج در میان متکلمین اسلامی است. رنگ و بوی استدلال و اشاره به مضامینی نظیر عدم انقسام ذات حق، منزده بودن از علت‌پذیری آن ذات، قائم بالذات بودن و تبری از کیفیت، از جمله مواردی است که با شیوه‌های رایج در بین متکلمین اسلامی تناسب دارد. در عین حال، دخل و تصرف سنایی و ساده و زودفهم کردن این مضامین موضوعی است که جداگانه باید به آن توجه شود. براین اساس، می‌توان گفت که در امور مربوط به ذات حق، سنایی هم از اصول توحیدی اشاعره بهره برده و هم از اصول عقیدتی معتزله. در طرح مطالب نیز، هم از شیوه بحث واعظان منبری و هم از طرز بیان استدلالی متکلمین اسلامی سود جسته است. (زرقانی، ۱۳۷۷: ۴۰)

از نگاه سنایی مهر ذات الهی محل اعتقاد محبان راستین و ساحت سینه مشتاقان از آرزوی محبوبشان منور و تابناک است و این مؤمنان عارفند که در دل خود صد نهال محبت کاشته‌اند؛ همه این محبان وقتی لحظه‌ای در دریای حب الهی غوطه ور گردند، برای همیشه آرام و قرار از آنان رخت بر می‌بندد. عاشقان راستین وی آن اندازه از عشق الهی سرمستند، که عقل و دل و جان خود را برای نثار در راه وی، بر کف دست نهاده‌اند، تا خود را در شمار خواستاران راستین وی قرار دهند:

مهر ذات توسست الهی دوستان را اعتقاد یاد فضل توسست الهی غمکشان را غمگسار

(سنایی، ۱۳۸۰: ۲۱۱)

ساحت سینه‌های مشتاقان ز آرزوی تو شد بدر و شمس

در دل عارفان حضرت تو صد نهال از محبتت مغروس
(همان: ۳۰۹)

کیست آن کوساعتی در بحر مهتر غوطه خورد
کشیدست از آتش شوق تو یک ساعت قرار
(همان: ۲۱۱)

عاشقان سوی حضرتش سرمست
عقل در آستین و جان بر دست
جان و دل در رهش نثار کنند
خویشتن را از آن شمار کنند
(سنایی، ۱۳۷۷: ۱۰۹)

سنایی در جایگاهی با ذکر تمثیلی از اعتدال در محبت سخن می گوید و معتقد است: همانطور که آب اگر به اندازه بیارد، موجب خیر و برکت می شود، محبت نیز چنین است، اگر محبت تبدیل به سیل گردد، زیان جبران ناپذیری به بار می آورد. در نهایت موحد را محب درگاه وی معرفی می کند که محبت او در حکم حجابی در برابر عزت و جلال پروردگار است و این حجاب نباید پاره شود:

کا بر چون گبر مظلم است و کدر
آب در جمله نافع است و مضر
اندکی ز او حیات انسان است
باز بسیارش آفت جان است
پس موحد محب حضرت اوست
که محبت حجاب عزت اوست
(همان: ۱۰۹)

عرفان عاشقانه سنایی را باید بطور خاص در دو دسته از اشعار وی جستجو کرد: یکی آنچه در غزلیات عرفانیش آورده، و دیگری آنچه در مجموعه قلندریات نقل کرده؛ ضمن اینکه رگه هایی، هر چند کم فروغ، از این نوع جهان بینی را در «حدیقه» و آثار نمادین وی نیز می توان یافت. (زرقانی، ۱۳۷۷: ۴۲)

۴-۲-۲ معشوق ازلی در غزلیات و قلندریات

غزلیات سنایی از لحاظ دورنمایه دو دسته اند: یکی آن دسته از غزلیات که حکایت گر عشق زمینی، و حتی گاهی نامقدسند، و رگه های عرفان و عشق عارفانه در آنها اصلاً به چشم نمی خورد یا اگر هم وجود دارد، بسیار کم مایه است؛ و دوم غزلیاتی که دربردارنده عشقی مقدس و عرفانی است. با این حال، گاه پیش می آید که مرزی بین این دو قسم به چشم نمی خورد و در یک غزل عشق زمینی و عشق آسمانی در کنار یکدیگر می آیند. آنچه در این گفتار مورد نظر ماست غزلها یا ابیاتی است که با عشق آسمانی پیوند دارد، نه نوع دوم یا هر دو نوع. اولین موضوعی که درباره جلوه

معشوق ازلی در غزلیات سنایی می‌توان بیان کرد این است که حضور معشوق در غزلیات عرفانی وی نسبت به عاشق و یا حتی مطلق عشق حضور قویتری دارد، به گونه‌ای که ابیاتی که دورنمایه آن‌ها به معشوق ازلی می‌پردازد، از حیث تعداد تنوع و تعدد موضوع‌های طرح‌شده در آن‌ها، نسبتاً بیشتر از ابیاتی است که دورنمایه آن‌ها به عاشق یا مطلق عشق اختصاص یافته است و این نمایانگر آن است که در غزلیات عارفانه، توجه سنایی بیشتر معطوف به معشوق ازلی بوده تا عاشق و یا مفهوم عشق.

برجسته‌ترین صفت این معشوق ازلی جفاکاری و بی‌وفایی است. (دیوان، ۸۱۳، ۸۲۵ و ۸۳۷) دیگر اینکه این معشوق سنگدل و نامهربان است (همان، ۸۱۲) عاشقان خود را خوار و ذلیل می‌کند و ناله‌های جانسوز و رحم‌آورشان، در نظر او بی‌اهمیت است و به آن‌ها وقعی نمی‌نهد، بلکه فراتر از این، تنها زمانی از آن‌ها راضی می‌شود که در عشق او جان گرانمایه را همچون شی‌ای کم بها قلمداد کرده و در راه او آن را قربان کنند (همان، ۸۷۹)؛ اهل مکر و دستان است (همان، ۹۶۵). و با عشاق خود واژگونه رفتار می‌نماید، یعنی وقتی عاشقان از او روی می‌گردانند، به آن‌ها رو می‌کند (همان، ۷۹۷) و آن گاه که عاشقانش متوجه او می‌شوند، با آن‌ها بی‌مهری می‌نماید. (همان، ۷۹۱) در ظاهر چنین به نظر می‌رسد که از آن عاشقان نیست، اما حقیقت آن است که او از آن عاشقان است؛ هم او ناگزیران عاشقانش است و هم عاشقان ناگزیران او. (همان، ۷۹۷ و ۸۱۶) با این همه، صفت زیبایی و حسنش همه جا پیچیده و هر که دلی پاکیزه و طیبی با صفا داشته باشد، از عشق او بهره‌مند می‌گردد (همان، ۸۰۷) کار و بار عاشقان از او سامان می‌یابد و عین کمال است و سرچشمه هر زیبایی و جمال (همان، ۹۰۰)؛ با اینکه اهل قهر است، از سر لطف نیز با عاشقان خود برخورد می‌کند، اما جلوه قهر او بیشتر از لطف است.

بنابر نظریه عرفان عاشقانه معشوق ازلی دو نوع تجلی دارد: تجلی به صفت لطف و تجلی به صفت قهر، سالکان این طریق، از هر دو نوع تجلی بهره می‌گیرند. اما برخی از عرفا بیشتر در معرض تجلی لطف قرار گرفته‌اند و گروهی دیگر بیشتر از تجلی قهر معشوق ازلی برخوردار شده‌اند و به علاوه، میزان بهره‌گیری از تجلیات معشوق برای همه افراد یک گروه یکسان نیست. لذا طبیعی است صفاتی هم که هر یک از این گروه‌ها برای معشوق ازلی اعتبار می‌کنند، با هم تفاوت داشته باشند. چون یکی صفات لطفی را بیشتر مورد تأکید قرار می‌دهد و دیگری صفات قهری را. برای روشن شدن موقعیت هر یک از این گروه‌ها می‌توان به مولوی و عطار اشاره کرد؛ مولوی بیشتر به صفات لطفی معشوق توجه دارد و عطار به صفت قهری او.

اما همه صفات معشوق ازلی اعتباری نیستند، بلکه در عرفان عاشقانه، صفات ذاتی هم برای او

لحاظ شده است. برای مثال سنگدل بودن معشوق ازلی - که سنایی هم بدان اشاره می‌کند - یک صفت اعتباری است؛ چون اگر همان معشوق با تجلی لطف بر او تجلی شود، دیگر این صفت را ذکر نمی‌کند، اما اینکه او در گمان نمی‌آید یک صفت ذاتی است. بنابراین صفات معشوق ازلی در عرفان عاشقانه - از جمله در شعر سنایی - دو دسته‌اند؛ یکی آن‌ها که صفت ذاتی اویند و در مقام تجلی ذات بر عاشق متجلی می‌شوند و دیگر صفاتی که اعتباری‌اند و بسته به نوع تجلی معشوق، تغییر پذیر است. صفات ذاتی بیشتر آن‌هایی هستند که در عرفان عابدانه و با زبانی معقولتر بیان شده‌اند و در واقع بیشترین نقاط مشترک عرفان عابدانه و عرفان عاشقانه در خصوص خالق متعال را باید در همین صفات ذاتی جستجو کرد، و صفات اعتباری آن‌هاست که در عرفان عابدانه یا اصلاً وجود ندارد و یا اگر هم هست، با آنچه در عرفان عاشقانه آمده بسیار متفاوت است. آنچه عرفان عابدانه و عرفان عاشقانه سنایی را از یکدیگر جدا می‌کند همین صفات اعتباری است (همان: ۴۳). اما در مقابل، خالق متعالی که سنایی در عرفان عابدانه خودش معرفی می‌کند، بیشتر اهل لطف است تا قهر و نظر رایج در حوزه عرفان عابدانه نیز این است که رحمت حق تعالی بر غضب او سبقت دارد؛ حال آنکه از محتوای اشعار سنایی بر می‌آید که معشوق ازلی بیشتر به صفت قهر بر او جلوه‌گر شده است تا لطف. اکنون باید معلوم کنیم که بالاخره در اندیشه سنایی خالق متعال یا معشوق ازلی بیشتر اهل قهر بوده است یا لطف. از سوی دیگر باید گفت که عشق از نظر سنایی نوعی وصال و دیدار حضرت حق است. در واقع عشق نوعی شهود باطنی است.

در باب شهود از منظر سنایی باید گفت که سنایی به عنوان یک عارف، به دقایق عرفانی کفر و ایمان نیز توجه کرده است. از بررسی آثار وی چنین بر می‌آید که چنین ایمانی بر اساس عشق و شهود باطنی به دست می‌آید و لازمه این ایمان توجه تمام و کمال عارف است به جانب حق تعالی. گفتنی است که بیشتر سخنان وی در این زمینه به بیان‌های ناب عین القضاة همدانی شباهت دارد. به نظر آن‌ها ایمان به بیان‌های ناب چیزی جز حق و یک سو نهادن همه ناخواسته‌های محبوب نیست. چه، حقیقت ایمان جز حق ناخواستن و مبعوضه و مذمومه او را به جای گذاشتن است. (مستملی، ۱۳۶۶: ۱۰۵۸-۱۰۵۹)

سنایی گاهی همچون حسین منصور حلاج سنت‌شکنی می‌کند. برای نمونه معتقد است که نخست باید دوست را یافت و پس از آن او را جست و ایمان آورد:

همه چیز را تا نجویی نیابی جز این دوست را تا نیابی نجویی

(سنایی، ۱۳۸۰: ۶۱۴)

خواجه عبدالله از قول حسین بن منصور آورده است: «به نور ایمان الله جستن چنان است که به نور ستاره خورشید جستن.» (انصاری، ۱۳۶۲: ۱۶۴)

از اشارات عرفانی سنایی در این باب:

در نظر عاشق راستینی چون سنایی کفر و دین یا ایمان در حکم حجاب و پرده‌های درگاه الهی هستند و بنده نباید به حجابی غیر از حجاب ذات الله تعالی بیاویزد:

پیش آن کس که عشق رهبر اوست کفر و دین هر دو پرده در اوست
(سنایی، ۱۳۷۷: ۱۱۷)

قاضی همدانی گوید: کفر و ایمان بالای عرش بین خدا و بنده‌هایش در حکم حجابند، زیرا مرد باید در هیچ یک از این دو حجاب گرفتار نشود، بلکه تنها در حجاب کبریاء الله و ذات وی باشد. (همدانی، ۱۳۷۰: ۲۳۳) عالم عرفان عالم پر راز و رمزی است و ممکن است دو امر به ظاهر متضاد، در آن جمع گردد. به نظر سنایی هدایت با ضلالت مناسبت دارد و کسی که به آن باور ندارد، هدایت نیافته است:

به هدایت نیامده است از کفر هر که را کفر چون هدایت نیست
(سنایی، ۱۳۸۰: ۸۲۶)

قاضی همدانی می‌نویسد: «کفر میانه مرتبت عبودیت است و اوسط طریق حالت است و آخر هدایت جز نصفی نیست به اضافت با ضلالت و ضلالت همچنین نسبت دارد با هدایت «یصل من یشاء و یهدی من یشاء» (همدانی، ۱۳۷۰: ۴۸)

۵- زبان نمادین سنایی در حدیقه الحقیقه

دو ویژگی بسیار بارز سبک عراقی - که سنایی از شاعران این سبک است - رواج شعر صوفیانه و رواج غزل است. در این سبک شعری واژگان عربی و استفاده از آرایه‌های بلاغی بسیار است. از آنجا که سنایی در این سبک شعر می‌سروده، افکار و زبان و سبک شعری او را در چهار کتاب «حدیقه الحقیقه، سیر العباد إلى المعاد، طریق التحقیق و کارنامه بلخ» با عناوین کوچک‌تر می‌آوریم و به شاهد مثال‌هایی در هر زیرمجموعه می‌پردازیم و از آنجا که شاهد مثال‌های شعری بسیاری از ایشان مثال زده‌ایم و تفصیل سبک زبانی این شاعر بزرگ نیز از حوصله این پژوهش بیرون است و هدف فتح بابی در این عرصه است، در نهایت شما را با منابعی جهت فزون‌دانی و فزون‌خوانی آشنا خواهیم کرد. البته باید قید کنیم گاهی شعر سنایی بوی سبک خراسانی دارد که شاهد‌های شعری از

آن نیز آورده‌ایم.

در زیر برخی از نمونه‌های زبانی به ویژه نمونه‌های نمادین شعر سنایی در حدیقه الحقیقه را می‌آوریم:

الف. به کار بردن تشبیه

سایه آفتاب رفته چو تیر قیروان را گرفته اندر قیر
(حدیقه، ۱۱/۳۴۲)

در این بیت سرعت غروب آفتاب به سرعت تیر یا آفتاب به تیری تشبیه شده که سریع پشت قیروان (مغرب) فرو رفته و جهان را غرق تاریکی کرده است.

عقل در کارگاه کُن فیکون از پی جلوۀ قرار و سکون
(همان، ۶/۳۰۶)

«کارگاه کُن فیکون» اضافه تشبیهی به معنای عالم هستی است.

ب: استفاده از جناس

خیز و بنمای عشق را قامت که مؤذن بگفت قد قامت
(همان، ۲/۳۲۶)

بین دو کلمه «قامت» جناس تام وجود دارد زیرا اولی به معنای قد و قامت است و دومی برای اقامه کردن نماز به کار می‌رود.

پ: استفاده از طباق یا تضاد

لطف او شد نشیمن صهبا قهر او شد لوشن دریا
(همان، ۶/۵۳۲)

بین دو کلمه «لطف و قهر» صنعت تضاد وجود دارد.

ت: استفاده از ایهام

همه بر پردلند همچو انار همه قد پر ز پنجه همچو چنار
(همان، ۵/۵۹۴)

چنانچه مشاهده می‌شود «پر دلند» ایهام دارد و به دو معنای «پر از دل» و «دلیر» است. البته در «پر

از پنجه بودن» نیز کنایه وجود دارد.

ث: به کارگیری زبان نمادین

کوس در گوش دلخروش خروش تیر در چشم مرد مردم پوش
(همان، ۶/۴۷۵)

در این بیت «کوس» نمادی است از رعد و صدای آن و «تیر» استعاره از برق آسمان است.

ح: به کار بردن کنایه

علم کز بهر باغ و راغ بود همچو مر دزد را چراغ بود
(همان، ۱/۳۲۲)

دو کلمه «باغ و راغ» کنایه از تعلقات دنیوی و مادی است.

مرد عاشق کبود بر باشد مرغ عاشق بریده پر باشد
(همان، ۱/۳۳۱)

«مرغ دولت» کنایه از عاشق حقیقی است.

خ: مفاهیم عارفانه

عشق بی چار میخ تن باشد مرغ دانا قفس شکن باشد
(همان، ۶/۳۲۶)

مفهوم عشق در این بیت کاملاً عرفانی بیان شده که در جسم و تن نمی‌گنجد و فراتر می‌رود.

ج: نکات و تلمیحات دینی و قرآنی

عقل در کارگاه کُن فیکون از پی جلوۀ قرار و سکون
(همان، ۶/۳۰۶)

«کارگاه کُن فیکون» اضافه تشبیهی به معنای عالم هستی است. «کُن فیکون» به آیه «إذا أراد شيئاً أن يقون له کُن فیکون» دارد.

خیز و بنمای عشق را قامت که مؤذن بگفت قد قامت
(همان، ۲/۳۲۶)

«قد قامت» و «مؤذن» دو مفهوم کاملاً دینی است.

ج: وعظ و نصیحت

آدم پاک را برآر از گل چشم روشن مدار و تاری دل
(همان، ۱۵/۴۶۷)

نصیحت آن دارد که چشم دل را بگشاییم نه چشم ظاهر را.
هر که از خواندنی کرانه کند اوستادش به موش خانه کند
(همان، ۱۵/۶۷۵)

مراد از این بیت تشویق برای کسب علم است ورنه روزگار می‌دهد درس آدمی را.
هر که در بند قیلها افتاد عقل او در عقیلها افتاد
(همان، ۱۰/۲۹۹)

که ما را نهی می‌کند از گوش سپردن و به گفته‌های دیگران.

۶- زبان نمادین سنایی در سیر العباد الی المعاد

سیرالعباد الی المعاد: این مثنوی بیش از هفتصد بیت است که شاعر در آن به شیوه تمثیلی از خلقت آدم و عقل و مسائل اخلاقی سخن می‌گوید. این مثنوی را سنایی به نام سیف الحق محمدبن منصور سرخسی قاضی القضاة خراسان سروده است وزن آن برون حدیقه می‌باشد. برون فاعلاتن - مفاعلن - فعلن - در بحر خفیف مخبون اصلم می‌باشد. از سیر سفر نفس و سفر روحانی سخن گفته و در آن رموز و اشاراتی بکار برده است.

الف: به کار بردن تشبیه

رستنی‌هایش چون دل دانا شاخ در شیب و بیخ در بالا
(همان، بیت ۵۹)

شاعر در این بیت «رستنی‌ها» را به «دل دانا» تشبیه کرده که وجه شبه آن در مصرع دوم بیان شده است. تشبیهی بسیار زیبا که مشبه حسی و مشبه به عقلی است.

ب: استفاده از جناس

ساحتش کشتی و سیاحت را راحتش کشتن و جراحی را
(همان، بیت ۶۱)

بین دو کلمه «ساحت و راحت» از یک سو و بین «ساحت و سیاحت» از سوی دیگر جناس ناقص وجود دارد.

عرش او پایمال هر دون نیست فرش او دست‌باف گردون نیست
(همان، بیت ۱۲۱)

بین دو کلمه «عرش و فرش» جناس ناقص حرفی وجود دارد.

پ: استفاده از طباق یا تضاد

جاذبه‌اش را چو وقت خوان بودی دافعه مطبخی سگان بودی
(همان، بیت ۱۶۷)

بین دو کلمه «جاذبه و دافعه» تضاد وجود دارد.

ت: به کار بردن کنایه

دست از این خورد و خواب کوتاه کن پای در نه حدیث در ره کن
(همان، بیت ۱۴۸)

مراد از کنایه «دست کوتاه کردن» ترک کردن آن فعل و عمل است.

ث: مفاهیم عارفانه

مهمترین مفهوم عارفانه‌ای که سنایی در این کتاب به کار برده وجه تسمیه آن است که «حرکت بندگان را به سوی برخاستن از گور و قیامت و دیدار خدا» بیان می‌نماید. دیگر مفاهیم صوفیانه بکر و عالی در این کتاب بیان صفات مختلف و شرح آن است که آن خود نوعی شعر صوفیانه است و فراتر از مفهومی تنهاست.

دیده پاک بین چو بگشادم چون ستوران بخوردن استادم
(همان، بیت ۸۷)

تعبیر «دیده پاک بین» تعبیری عارفانه است.

ح: نکات و تلمیحات دینی و قرآنی

سوی پستی رسیدم از بالا حلقه در گوش ز «اهبطوا منها»
(همان، بیت ۳۱)

عبارت «اهبطوا» منها قسمتی از آیه‌ای از قرآن است که خداوند به قوم حضرت موسی دستور
کرنش می‌دهد. (اهبطوا منها: از آن با کرنش و سجده کنان بگذرید)

علت این سرای و این فرش اوست شبهت «استوی علی العرش» اوست
(همان، بیت ۱۲۰)

عبارت قرآنی «استوی علی العرش» در این بیت نیز بر عرش‌نشینی خداوند و مساله شبهه ناک
اعتقادی آن اشاره مستقیم دارد.

۷- حکایات‌های رمزی و نمادین در حدیقه الحقیقه

الف: حکایات حدیقه

در میان حکایات و تمثیل‌ها از همه نوع داستانی دیده می‌شود داستان‌های پیامبران مانند ابراهیم
در آتش و گفتگوی او با جبرائیل و نیز حکایت‌هایی از بزرگان دین، نقل از بزرگان و مشایخ صوفیه،
داستانی از حکیمان و خردمندان و غیره. اما حکایات حدیقه دارای ویژگی‌های منحصر به فرد هستند:

(۱) حکایات‌ها اغلب ساده و کوتاه هستند.

(۲) حکایات اغلب با گفتگو پیش می‌رود مانند: مرد و اشتر، دو روباه، بلبل و زاغ.

(۳) از حیث مضمون حکایات‌ها برای تقریر مبانی اخلاقی و عرفانی به کار گرفته شده است.

(۴) اغلب حکایات‌ها دو شخصیتی هستند.

(۵) حوادث خارق‌العاده و غیر منتظره در آن‌ها دیده نمی‌شود.

ب: حکایت بلبل و زاغ، نماد اصحاب غفلت و نادان

بود در روم بلبل و زاغی	هر دو را آشیانه در باغی
زاغ دیدیم به گرد باغ درون	می‌پریدی میان باغ درون
بلبلک شاد در گلستان‌ها	می‌زد از راه عشق داستان‌ها
زاغ را طعنه زد که خوش گویم	زشت رویی و من نکو رویم
زاغ غمگین شد و برفت از دشت	شاد بلبل به جای او بنشست

زبان نمادین در اشعار عارفانه سنایی / ۲۵۳

زاغ دل تنگ و بلبک دل شاد
در فتادند هر دو ناکام
گفت زاغک به بلبل ای بلبل
اندر این ره چه بلبل است و چه زاغ
کودکی رفت و دامکی بنهاد
زاغ و بلبل به طمع دانه به دام
گشتی آخر تو ساکن از غلغل
مر فلک را چه مشعله و چه چراغ
(سنایی، ۱۳۸۵: ۴۱۰)

بلبل و زاغی در روم هردو آشیانه‌ای داشتند و با هم زندگی می‌کردند. زاغ همواره در اطراف باغ می‌گشت اما بلبل به اطراف گلستان‌های دیگر سرخوش و سرحال گردش می‌کرد. بلبل به زاغ طعنه می‌زد و می‌گفت من خوش‌چهره و خوش‌سخن هستم و تو بدصدا و زشت رویی. تا اینکه هر دو در دام گرفتار شدند. زاغ به بلبل گفت دیدی سرانجام توهم مثل من ساکن شدی و گرفتار این دام شدی. در این حکایت بلبل نماد مردمانی است که به ظواهر دنیا توجه می‌کنند و مغرور امتیازات دنیا می‌شوند. در این حکایت، زاغ نمادی از انسان‌های زشت‌روی و مردمان عادی جامعه است و بلبل نماد انسان‌های خود خواه و خودبین. به طور کلی پیام این داستان این است که انسان‌ها نباید به امتیازاتی که دارند مغرور شوند و دیگران را به سبب نداشتن آن تحقیر کنند زیرا روزگار به آن امتیازات توجهی ندارد.

یافت، آینه، زنگی در راه
بینی پخج دید و دو لب زشت
چون بر او عیبش آینه، ننهفت
کان که این زشت را خداوند است
گر چو من پر نگار بودی، این
بی کسی او، ز زشتخوی اوست
این چنین جاهلی، سوی دانا
و اندر و روی خویش کرد نگاه
چشمی از آتش و رخی ز انگشت
بر زمینش زد آن زمان و بگفت
بهر زشتیش را بیفگندست
کی در این راه، خوار، بودی، این
ذل او، در سیاه رویی اوست
اینست رعنا، اینست، نابینا
(اشرف‌زاده، ۱۳۷۴: ۴۵)

۷- نتیجه‌گیری:

در این دستاورد سعی بر آن شده است که علاوه بر بیان تاریخچه‌ای از زبان و کارکردهای آن و نیز تعریف زبان نمادین، مفهوم زبان عرفانی نزد عرفای به نامی چون سنایی و اکاوی و بررسی شود و نشان داده شود که چگونه سنایی برای بیان حقایق عرفانی و معرفتی از زبان نمادین کمک می‌گیرد.

علاوه بر این تلاش کرده‌ایم تا دو اثر مهم عرفانی و نمادین سنایی را مورد تجزیه و تحلیل قرار دهیم و در مورد مفاهیم والای عرفانی، غزل، سخنان گهربار، رمز و نماد و تمثیل و اندیشه‌های عارفانه او هرچند اندک بحث و گفتگو شود تا قدمی هرچند ناچیز در دریای ادب فارسی برداشته شود و بضاعتی کم برای ادب دوستان این مرزوبوم واقع شود.

از برآیند این تحقیق در مورد وجوه نمادین آثار سنایی غزنوی و موضوعات نهفته در آن چنین بر می‌آید که سنایی راه رسیدن به خدا را در این می‌داند که باید آینه دل را از زنگار هرگونه آلودگی پاک کرد تا شایسته تجلی نور الهی شود. سنایی تلاش کرده است برای بیان این مفهوم، به دلیل اعتقاد راسخ به ائمه معصومین علاوه بر استفاده از آیات و روایات و احادیث اسلامی، از مفاهیم بلند رمزی و نمادین عرفانی نیز استفاده کند. حکیم سنایی مرگ را دو نوع می‌داند یکی اختیاری و دیگری اجباری. و در خصوص این مفهوم بنیادین، نمادپردازی‌های بسیاری در آثار خویش انجام داده است، دنیا و مشتقات آن را همواره مورد نکوهش قرار داده است.

عقل در نظر سنایی عقل دینی است گرچه گاهی از عرفان عاشقانه سخن گفته که نقطه مقابل عقل می‌باشد، علم و دانش از نظر سنایی چراغی است که انسان با آن تمام مسیر زندگی را با آگاهی طی می‌کند و با درایت تمام نتایج مطلوبی به دست می‌آورد.

منابع و مأخذ:

- ۱- آفاحسینی، حسین و خسروی، اشرف، (۱۳۸۹)، نماد و جایگاه آن در بلاغت فارسی، مجله بوستان ادب، دوره دوم، شماره ۲، تابستان، صص ۱-۳۰.
- ۲- اشرفزاده، رضا، (۱۳۷۴)، آب آتش فروز، گزیده حدیقه سنایی چاپ اول، تهران: انتشارات جامی.
- ۳- پورنامداریان، تقی، (۱۳۷۶)، رمز و داستان‌های رمزی در ادبیات فارسی. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، چ دوم.
- ۴- پورنامداریان، تقی و دیگران (۱۳۹۱)، بررسی و تأویل چند نماد در شعر معاصر، نشریه ادبیات پارسی معاصر، سال دوم، شماره اول، بهار و تابستان، صص ۲۵-۴۸.
- ۵- حجوانی، مهدی، (۱۳۷۵)، کاربردهای علم بیان در ادبیات داستانی (مجاز، تشبیه، استعاره، کنایه، تمثیل)، نشریه ادبیات داستانی، شماره ۴۰، تابستان ۱۳۷۵، صص ۲۳-۲۹.
- ۶- حق‌شناس، علی محمد، (۱۳۷۳)، نظم، نثر، شعر سه گونه ادب، مجموعه مقالات دومین کنفرانس زبان‌شناسی نظری و کاربردی، تهران، دانشگاه علامه طباطبایی.
- ۷- روبینز، رابرت هنری، (۱۳۷۰)، تاریخ مختصر زبان‌شناسی، ترجمه: علی محمد حق‌شناس.
- ۸- سنایی غزنوی، ابوالمجد مجدودبن آدم، (۱۳۵۴)، دیوان اشعار، به اهتمام: مدرس رضوی، تهران، انتشارات سنایی.
- ۹- سنایی غزنوی، ابوالمجد مجدودبن آدم، (۱۳۴۸)، مثنوی‌ها، تصحیح: محمدتقی مدرس رضوی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- ۱۰- سنایی غزنوی، ابوالمجد مجدودبن آدم، (۱۳۷۷)، حدیقه الحقیقه و طریقه الشریعه، محمدتقی مدرس رضوی، چاپ چهارم.
- ۱۱- سنایی غزنوی، ابوالمجد مجدودبن آدم، (۱۳۸۵)، دیوان، سعی و اهتمام: محمدتقی مدرس رضوی. چاپ ششم، تهران: انتشارات سنایی.
- ۱۲- سنایی، ابوالمجد مجدودبن آدم، (۱۳۸۲)، حدیقه الحقیقه، به تصحیح: مریم حسینی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- ۱۳- شاکر، محمدکاظم، (۱۳۸۷)، معنای جان (تفسیر روح در قرآن)، مجله خردنامه همشهری، خرداد ۱۳۸۷، شماره ۲۶، صص ۲۲-۲۳.
- ۱۴- شفیعی کدکنی، محمدرضا، (۱۳۸۵)، تازیانه‌های سلوک، نقد و تحلیل چند قصیده از حکیم سنایی، چاپ ششم، تهران: انتشارات آگاه.
- ۱۵- شفیعی کدکنی، محمدرضا، (۱۳۶۸)، موسیقی شعر، تهران، انتشارات آگاه.
- ۱۶- شفیعی کدکنی، محمدرضا، (۱۳۸۰)، تازیانه‌های سکوت، چاپ سوم، تهران: آگاه.
- ۱۷- شمیسا، سیروس، (۱۳۸۴)، سبک‌شناسی شعر، چاپ هشتم، انتشارات فردوسی.
- ۱۸- شمیسا، سیروس، (۱۳۹۰)، بیان، تهران: انتشارات میترا.

- ۱۹- صفوی، کوروش، (۱۳۷۳)، از زیانشناسی به ادبیات، جلد اول، نظم، تهران، سرچشمه.
- ۲۰- ضیاءحسینی، محمد، (۱۳۸۶)، گزیده مقاله‌های درباره زیانشناسی، روش تدریس، ترجمه ادبیات، تهران، انتشارات رهنما.
- ۲۱- غلامرضایی، محمد، (۱۳۷۷)، سبک‌شناسی شعر پارسی از رودکی تا شاملو، تهران: انتشارات جامی.
- ۲۲- مدرس رضوی، محمدتقی، (۱۳۴۴)، تعلیقات حدیقه، تهران: موسسه مطبوعاتی علمی.
- ۲۳- نبوی، محمد، (۱۳۷۳)، از زبان تا شعر، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران.
- ۲۴- نصر اصفهانی، محمدرضا و حاتمی، حافظ، (۱۳۸۸)، رمز و رمزگرایی با تکیه بر ادبیات منظوم عرفانی، فصلنامه ادبیات عرفانی واسطوره‌شناختی، سال پنجم، شماره ۱۶، پاییز، صص ۱۹۶-۱۶۵.
- ۲۵- نظریانی، عبدالناصر و منفردان، الهام، (۱۳۸۸)، نمادپردازی سیاسی- اجتماعی در اشعار نصرت رحمانی (با تکیه بر سه دفتر شعری میعاد در لجن، ترمه، حریق باد)، مجله دانشکده علوم انسانی دانشگاه سمنان، سال هشتم، شماره ۲۸، زمستان، صص ۱۶۰-۱۳۹.
- ۲۶- نیکوبخت، ناصر، (۱۳۸۹)، مبانی درست‌نویسی زبان فارسی معیار، تهران: نشر چشمه.
- ۲۷- همدانی، عین‌القضات، (۱۳۶۸)، تمهیدات، تصحیح: عقیف عسیران، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.